

فصل ۱۵: ویژگی‌های اهل آخرت و پاره‌ای از نعمت‌های معنوی و اخروی که خداوند متعال به آن‌ها ارزانی می‌دارد

«يَا أَحْمَدُ! إِنَّ أَهْلَ الْآخِرَةِ رَقِيقَةٌ وَجُوهُهُمْ، كَثِيرٌ حَيَاؤُهُمْ، قَلِيلٌ حُمُقُهُمْ، كَثِيرٌ نَفْعُهُمْ، قَلِيلٌ مَكْرُهُمْ، النَّاسُ مِنْهُمْ فِي رَاحَةٍ، وَأَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي تَعَبٍ، كَلَامُهُمْ مَوْزُونٌ، مُحَاسِبِينَ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَعَبِينَ لَهَا، تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ وَلَا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ، أَعْيُنُهُمْ بَاكِئَةٌ، وَقُلُوبُهُمْ ذَاكِرَةٌ وَإِذَا كُتِبَ النَّاسُ مِنَ الْغَافِلِينَ كُتِبُوا مِنَ الذَّاكِرِينَ، فِي أَوَّلِ النَّعْمَةِ يَحْمَدُونَ وَفِي آخِرِهَا يَشْكُرُونَ، دَعَاؤُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَرْفُوعٌ...»

ای احمد! اهل آخرت چهره‌هایی متواضع دارند؛ حیای آن‌ها فراوان، کم‌خردی‌شان ناچیز و سودشان سرشار و مکرشان اندک است؛ مردم از ناحیه‌ی ایشان آسوده و خودشان از دست خویش در رنج و زحمت‌اند؛ سخنشان نیکو و سنجیده است؛ نفس خویش را به محاسبه می‌کنند و آن را در رنج و سختی می‌افکنند؛ چشمانشان را خواب فرا می‌گیرد اما دل‌هایشان همیشه بیدار، چشم‌هایشان همیشه اشکبار و قلب‌هایشان پیوسته در ذکر پروردگار است؛ آن‌گاه که نام مردم در زمره‌ی بی‌خبران نوشته می‌شود، اینان از ذاکران هشیار شمرده می‌شوند. در آغاز نعمت خدا را ستایش می‌کنند و در پایانش او را سپاسگزارند؛ دعا و درخواستشان در پیشگاه خدا بلند و مستجاب است ...

فراز ۸۳: استجاب دعا

«دَعَاؤُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَرْفُوعٌ، وَكَلَامُهُمْ عِنْدَهُ مَسْمُوعٌ، تَفْرَحُ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ، يَدُورُ دُعَاؤُهُمْ تَحْتَ الْحُجُبِ، يُحِبُّ الرَّبُّ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَهُمْ، كَمَا تُحِبُّ الْوَالِدَةُ وَلَدَهَا»

«دعای ایشان به محضر الهی بالا رفته و مستجاب و حرفشان پذیرفته است؛ ملائکه از آن‌ها مسرورند؛ دعایشان زیر حجاب‌های الهی در گردش است، خداوند دوست دارد حرفشان را بشنود چنان که مادر فرزندش را دوست دارد.»

مقدمه: مرور فرازهای قبلی حدیث معراج

کل مقدمه‌ی قبل از این فراز، برای فهم این فراز باید مرور شود. سیر حدیث که به این فراز می‌رسد با پشت سر گذاشتن این مراحل است که سالک، صفات اهل دنیا را پشت سر گذاشت؛ یعنی خود را تخلیه کرد. در این مورد، پروردگار صفات گوناگون اهل دنیا را فرمود که قبلاً خواندیم. بعد از آن در این بخش از حدیث، به تعبیری، بحث از تخلیه است. اوج عبارات این بخش این بود که پروردگار در صفات اهل آخرت فرمود، ایشان کسانی هستند که به سوی او سیر و سلوک دارند. فرمود قلبی رقیق دارند؛ یعنی پذیرششان از مقام ولایت اولیاء الهی که همان ولایت الله است در مرحله‌ی استعداد کامل است. گفتیم مراد از رقیق الوجه در کلمات اهل بیت، رقیق القلب است؛ یعنی پذیرش از اولیای الهی برایشان راحت است؛ استعداد و استعجابی ندارد. لذا این‌ها دارای صورت‌های رقیقی هستند. عمده‌ی این صفت پذیرش هم به این است که فرد از پروردگار و به تبع آن از مردم حیا دارد. بعد این که این‌ها انسان‌های سطحی نگری نیستند که به تعبیر روایت احمق باشند؛ بلکه عمیق نگر و به تعبیری حکیم هستند. همین طور ادامه داد تا فرمود مردم از این‌ها احساس آرامش می‌کنند ولی خودشان در سیر و سلوک و در حال تهذیب نفس هستند؛ خود را در این مسیر به زحمت می‌اندازند. خودشان را مورد محاسبه قرار می‌دهند و در این محاسبه‌ی نفس بر خود سخت‌گیری می‌کنند. بعد فرمود، این‌ها انسان‌هایی هستند که قلبشان دائماً ذاکر است. این سیر پذیرش، حیا، عمیق‌نگری و محاسبه‌ی نفس به ذکر ختم شد. بعد فرمود ذکر این‌ها ذکر به دوام است. زمانی که نام مردم در دیوان الهی جزء غافلین نوشته می‌شود نام این‌ها جزء ذاکرین نوشته می‌شود.

در بحث ذکر گفتیم که برای ذکر سه معنا گفته‌اند. معنای رایج آن یاد کردن است. همان معنایی که حضرت یوسف به آن فرد فرمود «اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ»^۱. این معنای عرفی ذکر است. یک معنای عمیق‌تری که گفتیم این بود که ذکر، یادآوری آن چیزی است که انسان فراموش کرده است و چون کلمه‌ی توحید فطری همه‌ی انسان‌ها است، وقتی انسان به کلمه‌ی توحید توجه می‌کند پس ذاکر است. اما مرتبه‌ی عالی ذکر این است که انسان توجه بکند که دائماً در محضر کسی است که همه چیز او از او است. پس در ذکر، محور این است که توجه داشته باشد به این که من ارباب و آقای دارم.

سپس مرتبه‌ی بالاتر از آن را که لایه‌های عمیق‌تر ذکر است، خود پروردگار به پیغمبر اکرم یاد داد. مقام حمد، لایه‌ی عمیق‌تر ذکر بود. مقام حمد یعنی حتی این کمال را که ذاکر هستی، از او ببین. بعد در مرتبه‌ی عالی حمد می‌رسد به مقام شکر. خود نعمت حمد کردن هم نعمتی است. می‌فرماید که خدایا من تو را شکر می‌کنم که تو من را عابد، ذاکر و حامد خودت قرار دادی. پس در ذکر، محور فقط توجه بود. در حمد، محور دیدن خوبی‌ها در او بود. در شکر، محور تشکر از این است که خدایا اگر خوبی را هم از تو می‌بینم به خاطر نعمتی است که تو به من داده‌ای.

جایگاه دعا در سیر مطالب حدیث معراج

از این فضا یک باره وارد فضای دعا می‌شویم. معنای دعا در این فضا چه می‌شود؟ یعنی خدایا وقتی که من عابد، ذاکر، حامد و شاکر بودم حالا موقع این است که گدایی خودم را در درگاه تو آغاز کنم. گدایی به این صورت که بگویم خدایا من انقطاع کامل در درگاه تو دارم.

بحث لغوی

دعاء مصدر است برای فعل دَعَوَ يَدْعُو. دعاء را در کتب لغت به ابتهال معنی می‌کنند. ابتهال از همان ریشه‌ی مباحله است که در قرآن هم هست. مباحله یعنی واگذار کردن کل امور به صاحب امر؛ یعنی به پروردگار. کتب لغت، همگی در این معنا مشترک هستند.

^۱ یوسف، ۴۲

مقایس

مقایس می‌گوید دعا به معنای خواندن است ولی خواندن تنها، نداء است؛ بلکه در دعاء مراد، طلب چیزی به سوی خود است.^۲ یعنی لازمه‌اش این است که انسان فقیر و کسی که در خود ناداری را می‌بینید، در خانه‌ی کسی دعاء کند؛ دعا طلب چیزی است به سوی خود.

مصباح المنیر

مصباح المنیر مطلب را کمی بالاتر می‌برد. دعوتُ الیه یعنی ابتهلتُ الیه^۳ یعنی انقطع الیه؛ من منقطع شدم به سوی او.

انسانی که دعا می‌کند در واقع همه‌ی وجود خود را تخلیه می‌کند و متوجه می‌شود به وجود آن کسی که همه چیزش از اوست و بلکه به آن هم توجه نمی‌کند، چون این توجه ذکر است؛ بلکه به این توجه می‌کند که من از تو چیزی می‌خواهم. البته این با این شرط است که دعا را در مورد پروردگار به کار ببریم. دعا درباره‌ی انسان نسبت به انسان هم به کار رفته است. فرض ما در فضای حدیث معراج این است که دعا در مورد پروردگار است.

الفروق اللغویه

کتاب الفروق اللغویه فرقی با سایر کتب این است که واژه‌های مترادف را آورده و تفاوت آن‌ها را بیان می‌کند. این خیلی زیبا است. ما در قرآن دعا، طلب و سؤال را داریم و همه به معنای درخواست کردن است. ایشان می‌گوید سؤال معمولاً از دانی به عالی است؛ به عکس طلب و امر که از بالا به پایین است. کسی که در مرتبه‌ی عالی است از کسی که پایین است طلب می‌کند. لذا معمولاً در قرآن، سؤال از پروردگار معادل استغاثه گرفته می‌شود. «اذا سألک عبادی عنی»^۴ یعنی استغاث عبادی. استغاثه را هم کسی می‌کند که محتاج است و در گرفتاری قرار دارد. بعد می‌فرماید که دعا، هم تاب دانی به عالی را دارد و هم تاب مساوی به مساوی را.^۵ اما ایشان می‌فرماید که در قرآن در باب پروردگار

^۲ مقایس، ۲/۲۷۹

^۳ مصباح المنیر، ۲/۱۹۴

^۴ بقره، ۱۸۶

^۵ الفروق اللغویه، ۱/۳۰

قطعاً همان معنای دانی به عالی است به معنای استغاثه ولی دعا معمولاً در مواردی به کار می‌رود که شخص به صورت پنهانی و مخفی چیزی را از عالی سؤال می‌کند و این موقعی است که عالی احاطه‌ی به او داشته باشد.

تاج العروس

عبارت تاج العروس این است: نداء صدا زدن کسی است در امور معنادار با صدای بلند؛ ولی دعا خواندن کسی است یا جهراً یا اخفاً. لذا در باب پروردگار وقتی شخص دعا می‌کند گویی استغاثه به درگاه پروردگار می‌کند، یا با صدای بلند یا پنهان؟ ولی در این عبارات بیشتر روی پنهانش تأکید شده است.

جمع بندی بحث لغوی

نتیجه‌ی بحث لغوی آن که در امر معمولاً طلب عالی از دانی برای اتیان چیزی است؛ و در سؤال معمولاً از دانی به عالی است؛ و در نداء صدا زدن کسی در امور معنا دار است. در دعاء درخواست و خواندن کسی جهراً یا اخفاً است که در مورد پروردگار معنای انقطاع به حق در استغاثه‌ی امری و یا صرف رغبت و توجه به او کفایت می‌کند.

جایگاه دعا در سیر مطالب حدیث معراج: ادامه

بنابراین، سیر حدیث معراج، شخص را بعد از طی مراحل تزکیه، که رقت قلب بود و حیاء و سایر مراحل، می‌رساند به مقام ذکر. دعا نسبت به حمد و شکر و ذکر اخص از همه است. به عبارت دیگر کسی که در درگاه پروردگار دعا می‌کند، هم شکر می‌کند، هم حمد و هم به خصوص ذکر پروردگار را می‌کند. لذا تعابیر گوناگون در روایات داریم که دعا افضل عبادات است و مخ عبادات است و امثال این تعابیر.

در کتاب عدّة الدّاعی مرحوم ابن فهد حلی می‌فرماید که «قُلْ مَا يَعْبُؤُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ»^۶ معنایش این است که اصلاً ارزش انسانیت انسان به دعائش است. لذا می‌فرماید «الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۸؛ کسانی که عبادت من را نمی‌کنند، این‌ها متکبرند و جای متکبر در جهنم است. در روایت داریم که منظور از عبادت در این آیه‌ی شریفه همان دعا است.

^۶ تاج العروس، ۴۰۵/۱۹

^۷ فرقان، ۷۷

^۸ غافر، ۶۰

بنابراین، اگر در ذکر گفتیم که اصل معنای آن عبادت است و همه‌ی عبادات می‌شود ذکر، لایه‌های عمیق‌تر ذکر می‌شود دعا و از دعا بالاتر چیزی نداریم. به عبارت دیگر، صفت اصلی همه‌ی انبیاء و اولیاء این است که دعاء بودند. در باب حضرت ابراهیم دارد که «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ»^۹ دارد که اوّاه یعنی دعاء؛ ابراهیم همواره در حال دعا بود. دارد که حضرت موسی می‌فرماید که خداوند من در برخی موقعیت‌ها قرار می‌گیرم خجالت می‌کشم که به یاد تو باشم؛ پاسخ آمد که در همه حال مرا یاد کن. حتی در بیت التخلیه ادعیه‌ای وارد شده است که از جمله‌ی مستحبات آن آیت الکرسی است. آن هم حکمتی دارد؛ معمولاً اجنه و شیاطین در مکان‌های کثیف بیشتر به انسان توجه می‌کنند و از آیاتی که دفع شر شیاطین را می‌کند آیت الکرسی است. در روایت دیگر هست که سؤال کردند که «يَا رَبِّ أَقْرَبُ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَاجِيكَ أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيكَ»^{۱۰} و باز می‌فرماید در همه حال مرا یاد کن.

نتیجه این است که دعا کردن علامت انسانیت انسان و نشان دهنده مرتبه‌ی ایمان او است.

بیان ظرائف این فراز

در این فراز، عبارات خیلی لطیف و دقیقی به کار رفته است. ابتدا این ظرائف را از روی متن حدیث بررسی می‌کنیم. البته خیلی در آن عمیق نمی‌شویم.

می‌فرماید «دعائهم عند الله مرفوع». در «دعائهم» مصدر به فاعل خودش اضافه شده است. دعا کردن آنان، طبعاً باید این طور باشد که الی الله مرفوع نه «عند الله مرفوع». همان طور که در فارسی هم می‌گوییم که من دستانم را به سوی او دراز کردم و دعا کردم. نکته‌ی بعدی این که می‌فرماید که «مرفوع» و بالابرده شده است؛ گویی دیگران آن دعا را به محضر پروردگار بالا می‌برند.

نکته‌ی سوم این است که نقل کلام می‌کند و دعا را به کلام تغییر می‌دهد؛ می‌فرماید «وکلامهم عنده مسموع»؛ صحبت کردن ایشان با پروردگار عند الله مسموع و شنیده شده است. باز هم نفرمود الی الله. گویی پروردگار می‌خواهد بفرماید که من کلام دیگران را نمی‌شنوم؛ به این معنا که کلام ایشان ارزش دارد؛ منظور جهت تکوینی

^۹ هود، ۷۵

^{۱۰} کافی (ط - الاسلامیة)، ج ۲، ص ۴۹۶

نیست، بلکه به لحاظ تشریحی حرف ایشان ارزش شنیدن خداوند را دارد. در باب پیغمبر خدا داریم که می‌گفتند «إِنَّهُ أُذُنٌ»^{۱۱}؛ یعنی حرف همه را می‌شنیدند. حتی ایشان سرشان را تکان می‌دادند به این معنی که من حرف را شنیدم نه تأیید حرف. پس شنیدن یک وقت شنیدن مطلق است که ارزشی ندارد. ولی یک زمانی انسان گوش می‌کند. این نوع شنیدن، یعنی انسان به مخاطب خود ارزش می‌دهد و به حرف او توجه می‌کند. لذا می‌فرماید که خداوند به این‌ها ارزش می‌دهد. این‌ها اولاً اجازه دارند با پروردگارش صحبت کنند. ثانیاً وقتی صحبت می‌کنند خداوند به کلام این‌ها ارزش می‌دهد.

بعد می‌فرماید که ملائک از صحبت کردن و دعا کردن این‌ها خوشحال می‌شوند و لذت می‌برند. بعداً خواهیم خواند که چگونه ملائک، کلام ایشان را دست به دست تا ملاً اعلیٰ بالا می‌برند. در باب نماز، که یک جلوه‌ی عبادت پروردگار است، دارد که وقتی بنده‌ی مؤمنی رو به خداوند می‌ایستد و نماز می‌خواند دو حالت دارد: گاهی با توجه و حضور قلب نمازش را می‌خواند دارد که آن ملکی که موظف است نماز او را بالا ببرد با شعف و خوشحالی و بهجت و با تشریفات که توصیف شده است، آن را بالا می‌برد. در مورد کسی که حضور قلب ندارد مراتبی وجود دارد که در روایت، حضرت سجاد علیه السلام مراتب آن را مشخص نمودند: اگر در نصف نماز حضور قلب وجود داشته باشد، می‌فرمایند این مقدار نقص با نوافل تکمیل می‌شود. همین طور مقدار حضور قلب کم می‌شود تا به عشر (یک‌دهم) می‌رسد. در حاشیه‌ی این روایت اشاره کنیم که در روایت داریم که اصل نماز، یک رکعت واجب شد و رکعات بعدی برای جبران رکعات قبلی واجب شدند؛ این هم از عنایات پروردگار است که به بنده‌اش مهلت تکمیل آن یک رکعت را در رکعات دیگر داده است. در روایت هست که راوی عرض کرد که با این اوصاف که شما می‌فرمایید من هلاک شدم؛ کدام یک از نمازهایم را با این توجهی که شما می‌فرمایید می‌خوانم؟ حضرت فرمودند که عدم حضور قلب را با نوافل جبران کنید. لذا در علامات مؤمن این است که اهل نوافلهای یومیه است. خیلی مهم است که انسان مستحبات را به حداقلش داشته باشد و تعطیل نکند. مثلاً اگر فرصت ندارد که نوافل را در مسجد بخواند، نوافل را در مسیر بخواند. حتی می‌تواند بدون سوره بخواند. حتی می‌تواند نشسته بخواند. ما از این زمان‌ها در عمرمان بی‌نهایت از دست می‌دهیم. از این زمان‌های عمرمان در روز قیامت از ما سؤال خواهد شد؛ از لحظاتی که فکرش را

^{۱۱} توبه، ۶۱

هم نمی‌کنیم از ما سؤال خواهد شد. در روایت دارد که یکی از مواردی که از افراد سؤال می‌شود این است که «عن عمره فی ما یفنی». در ادامه‌ی آن روایتی که مراتب حضور قلب را بیان می‌فرمود دارد که اگر حضور قلب از عشر کمتر بود آن ملکی که می‌خواهد نماز را بالا ببرد ناراحت می‌شود. علت ناراحتی اش این است که در نیمه‌های راه به او می‌گویند برگردد. او شرمنده می‌شود که حامل محمولی بی‌ارزش است. لذا در روایت است که وقتی برمی‌گردد آن نماز را مثل کهنه‌ی بی‌ارزشی بر صورت صاحبش می‌زند و می‌گوید که اف بر تو که همیشه مرا با این نمازهایی که خواندی شرمنده کردی.

از این جا معلوم می‌شود که انسان وقتی دعا می‌کند این دعا را، علی‌ای حال، بالا می‌برند. اما در این بالا بردن گاهی ملائک خوشحال می‌شوند و گاهی خوشحالی ندارند و حتی تأسف می‌خورند. بالاتر از آن را امام امت در سر الصلواتشان فرمودند که ما با نماز خواندن، یک فرزندی را در عالم ملکوت خلق می‌کنیم و اگر آن را ناقص الخلقه بیافرینیم خود او ما را لعنت می‌کند؛ نزد پروردگار شکایت می‌کند. انسان وقتی که در اثر کوتاهی خودش فرزندی ناقص به دنیا بیاورد، تا آخر عمر وقتی به او نگاه می‌کند غصه می‌خورد. تصور کنید که ما در قیامت مادامی که به این نمازها و دعاها ایمان نگاه می‌کنیم چقدر غصه می‌خوریم.

در ادامه‌ی حدیث می‌فرماید که «یدور دعاءهم تحت الحجب»؛ دعای این‌ها در تحت حجاب‌های الهی گردش می‌کند. مراد چیست؟ دعای اولیای الهی باید مستقیماً به محضر حضرت حق عرضه بشود. معنای این فراز چیست که دعای این‌ها تحت حجاب‌های الهی در گردش است. آیا اجازه داده نمی‌شود که مستقیماً به محضر حق عرضه بشود یا معنای دیگری مراد است؟ باید به این فکر کنیم. کدام حجاب مراد است؟ آیا مراد حجاب‌های نوری است یا چیز دیگر؟ این‌ها باید بررسی بشود.

بعد می‌فرماید که «يُحِبُّ الرَّبُّ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَهُمْ، كَمَا تُحِبُّ الْوَالِدَةُ وَلَدَهَا» یعنی خداوند بیش از آن‌ها دوست دارد که آن‌ها با او صحبت کنند. مادر وقتی که بچه‌اش با او صحبت می‌کند، آن بچه از سر نیازهایش و خودخواهی‌هایش با او صحبت می‌کند. ولی مادر که به بچه نیازی ندارد و از سر مهر و محبت به فرزندش گوش می‌دهد. پروردگار خودش را به مادر تشبیه می‌کند. بعد می‌فرماید در این مقام، هیچ چیز حتی یک لحظه آن‌ها را از خداوند غافل نمی‌کند. بعداً در همین حدیث می‌خوانیم که وقتی خداوند در محشر از ایشان سؤال می‌کند که ای بنده‌ی من، دنیا

را چگونه پشت سر گذاشتی می‌گویند که ما اصلاً دنیایی ندیدیم و از لحظه‌ای که ما را خلق کردی در محضر تو بودیم. این پیدا است که این‌ها در دنیا هم در آخرت و در محضر حق بوده‌اند.

این فضایی که ترسیم شد را برای ادامه‌ی بحث حفظ کنید.

سؤال: آیا نماز فقط دعا است؟

خیر. بخشی از نماز دعا است. بخشی از آن تلاوت قرآن است. بخشی دیگر از آن ذکر است. فتوای آقایان این است که در سوره‌ی حمد یا سایر سوری که در آن‌ها دعا هست، باید انسان به نیت قرائت بخواند نه دعا.